



رازگشایی از قتل دختر معلول خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است

## قتل؛ جواب مهربانی دختر معلول

بهروز باشد، چراکه از او خبری نیست و وقتی وارد خانه اش شدم، متوجه شدم وسایلش را با خود برده است. از طرفی خواهرم به او اعتماد داشت و احتمالاً زمانی که دیده بهروز پشت در است، در را به رویش باز کرده اما هر چه با خودم فکر می‌کنم، نمی‌توانم درک کنم چرا بهروز دست به چنین کاری زده. او جواب محبت‌های من و خواهرم را به بدترین وضع داد.»

مرد صاحبخانه اطلاعات زیادی از بهروز نداشت و به همین دلیل سراغ بنگاهی رفتیم که چند قدم با محل جنایت فاصله داشت. مشخصات کامل بهروز را از مرد بنگاهی به دست آوردم و راهی شهرستان زادگاه بهروز شدیم. از بهروز خبری نبود و تحقیقات برای دستگیری او ادامه یافت. در ادامه محل‌های تردد بهروز را زیر نظر گرفتیم و در نهایت موفق شدیم او را در خانه یکی از اقوامش دستگیر کنیم.

### ✿ اعتراف به جنایت

بهروز را با وسایل سرقتی که همراهش بود به اداره منتقل کردیم، از ظاهر مرد جوان می‌شد فهمید که زیر بار عذاب وجدان کمر خم کرده است و به محض این‌که مقابلم نشست، فریاد زد: «کاش زودتر اعدام کنید. نمی‌دانم چرا آن کار کثیف را انجام دادم. من قتل را انجام دادم و سزاوار اعدام هستم، نمی‌دانم چطور دست به چنین کاری زدم. عذاب وجدان خفه‌ام کرده، من آن روز راحله را نکشتم، خودم را کشتم. و سوسه شدم گرچه خیلی با خودم کلنجار رفتم که این کار را نکنم اما قدرت شیطان قوی‌تر بود.»

او ادامه داد: «از روز اول که راحله را دیدم برق طلاهایش مرا مجذوب خود کرد و به فکر سرقت افتادم اما اگر طلاهایش را سرقت می‌کردم باید او را می‌کشتم تا هویت سارق فاش نشود. مدتی با خودم درگیر بودم و سعی می‌کردم خودم را راضی کنم که دست از نقشه سرقت بردارم. در مدتی که مستأجر خانه راحله و برادرش بودم آنها خیلی به من کمک کردند و حتی برایم شام و ناهار هم می‌آوردند اما وضعیت مالی بد و بیکاری باعث شد به تصمیمی که در سر داشتم، تن دهم. روز سرقت به طبقه پایین رفتم و زنگ واحد آنها را زدم. راحله در را باز کرد و از او درخواست وسیله‌ای کردم. راحله همان‌طور که روی ویلچر بود به سمت آشپزخانه رفت تا وسیله‌ای را که از او خواسته بودم، برایم بیاورد. من هم پشت سراو وارد خانه شدم و در یک لحظه دست‌هایم را از پشت سر روی دهان و گردن او گذاشتم. خیلی تقلانکرد و زود تسلیم شد و بعد از قتل طلاهایش را سرقت کردم. زمانی که داشتم گردن‌بندش را سرقت می‌کردم با او چشم‌تو چشم شدم، نگاهی پر از سؤال و شمات که تا الان نتوانستم لحظه‌ای آن را فراموش کنم.»

با اعتراف بهروز به جنایت، او به بازداشتگاه رفت و اموال سرقتی به برادر راحله تحویل داده شد. مرد جوان با گرفتن طلاهای خواهرش گفت: «ای کاش وسایل او را سرقت کرده بود اما با خواهرم کاری نداشت. این جواب آن همه خوبی که ما کردیم، نبود.»

پشت میز کارم نشسته بودم که سرباز با چند ضربه به در حضورش را اعلام کرد و بدون آن‌که منتظر اجازه‌ام شود، وارد شد. پرونده‌ای را که چند برگ بیشتر نداشت، جلویم گذاشت و گفت: چند لحظه قبل مردی با پلیس تماس می‌گیرد و از قتل خواهر معلولش خبر می‌دهد. راحله، اسم مقتول است. ظاهراً ویلچر نشین بوده و توانایی حرکت نداشته اما چه کسی او را کشته؟

### ✿ زنی روی ویلچر

سرباز جوان همان‌طور در حال صحبت بود که تلفن را برداشتم و پس از هماهنگی‌های لازم راهی صحنه قتل شدیم. خانه‌ای ویلایی و دو طبقه که طبقه اول آن محل جنایت بود. راحله روی ویلچرش، سردوبی حرکت افتاده بود و به نظر می‌رسید که سال‌هاست خوابیده است. آثار کبودی روی دهان و گردن راحله، حکایت از آن داشت که او خفه شده است. پزشکی قانونی نیز زمان مرگ را چند ساعت قبل اعلام کرد. در ورودی خانه سالم بود و این احتمال قوت گرفت که عامل جنایت فردی آشنا بوده است. طبق گفته برادرش، طلاهای او که مقدار زیادی بود نیز به سرقت رفته بود و به این ترتیب انگیزه قاتل برای مان مشخص شد. او به خاطر طلاها و سرقت دست به جنایت زده بود.

### ✿ قاتل آشنا

در جست‌وجوی عامل جنایت سراغ برادر راحله رفتم و از او سوالاتی پرسیدم که در پاسخ گفت: «سرکار بودم و وقتی به خانه برگشتم با جسد خواهرم مواجه شدم. راحله دختر محتاطی بود و در را به روی کسی باز نمی‌کرد، مگر افرادی که می‌شناخت و از آنها مطمئن بود. راستش را بخواهید چند وقت قبل به فکر این افتادیم که طبقه دوم خانه‌مان را اجاره دهیم. نه به خاطر پولش برای این‌که خواهرم تنها بود و دلم می‌خواست همدمی داشته باشد. به بنگاه که سپردم، خواستم فردی امین و متاهل مستأجرمان شود. چند روزی نگذشته بود که بنگاه تماس گرفت و بهروز را معرفی کرد. مردی لاغر اندام با چهره‌ای روستایی و دست‌هایی پینه بسته که به نظر می‌رسید خیلی رنج کشیده است. بهروز مدعی بود که برای کار به شهر ما آمده و به محض پیدا کردن خانه‌ای مناسب زن و بچه‌اش را از شهرستان به آنجا می‌آورد. ظاهر بهروز، دلم را به دست آورد و با خودم گفتم یک کارگر زحمتکش است و حتی اجاره‌ای که در قرار داد با او نوشتند، نصف اجاره‌ای که باید می‌گرفتم هم نبود. اما دلم نیامد، با خودم گفتم کارگر است و زن و بچه‌دار و من هم که نیاز مالی ندارم.»

### ✿ مستأجر جنایتکار

او ادامه داد: «حتی زمانی که به خانه‌مان اسباب‌کشی کرد، چون تنها بود و هنوز زن و بچه‌اش نیامده بودند، یک سری از وسایل اولیه زندگی را خواهرم به او داد تا مشکلی نداشته باشد. نمی‌خواهم باور کنم اما تصور می‌کنم عامل این جنایت



از روز اول که راحله را

دیدم برق طلاهایش

مرا مجذوب خود کرد و

به فکر سرقت افتادم

اما اگر طلاهایش را

سرقت می‌کردم باید او

را می‌کشتم تا هویت

سارق فاش نشود

